

رابطه بین «حمل اولی ذاتی و شایع صناعی» ملاصدرا و «قضایای تحلیلی و ترکیبی» کانت

دکتر سید مرتضی حسینی شاهرودی*
امیر علی ترقی اوغاز**

چکیده

در این مقاله ابتدا ریشه تاریخی تقسیم احکام به تحلیلی و ترکیبی از نظر کانت و تقسیم حمل به ذاتی اولی و شایع صناعی از نظر ملاصدرا مورد توجه قرار گرفته و پس از توضیح آنها، با نگاهی تطبیقی به این دو تقسیم بندی تلاش شده است، به پرسش‌هایی مانند آیا قضایایی که از حمل اولی ذاتی برخوردارند، همان «قضایای تحلیلی» هستند و آیا قضایایی که از حمل شایع صناعی برخوردارند، همان «قضایای ترکیبی» هستند و به عبارت دیگر، آیا میان این دو تقسیم بندی این همانی برقرار است یا خیر، پاسخ داده شود. برای پاسخگویی به این پرسش‌ها این اصطلاحات را به اجمال شرح داده‌ایم. در ادامه این دو تقسیم بندی را در موارد مختلف با یکدیگر مقایسه کرده، افتراق و اشتراک آنها را بیان کرده‌ایم و در پایان به این نتیجه رسیده‌ایم که این دو تقسیم بندی به رغم شباهت‌هایی که با یکدیگر دارند، مطابقت کامل نداشته و تشابه آنها تنها در کلیات است نه در جزئیات. واژگان کلیدی: اولی ذاتی، شایع صناعی، تحلیلی، ترکیبی، حمل، حکم.

مقدمه

تفکیک میان قضایایی که حمل محمول آنها بر موضوعاتشان ذاتی اولی یا شایع صناعی می‌باشد، از نوآوری‌های منطق‌دانان مسلمان است. این تفکیک پیامدهای ارزنده‌ای در مباحث منطقی، فلسفی و معرفت‌شناسی دارد و در عمل فیلسوفان مسلمان، از آن بهره‌های فراوان برده‌اند. این تفکیک در مسائلی چون شرایط امتناع تناقض وجود ذهنی، برهان وجودی (به دلیل خلط مفهوم و مصداق) و ... کاربرد راهگشایی دارد. این تفکیک در فلسفه اسلامی بیشتر از هر تفکیک دیگری تداعی کننده احکام تحلیلی و ترکیبی کانت است. در تاریخ فلسفه غرب، فلسفه کانت را نقطه عطف به حساب می‌آورند تا جایی که برخی فلسفه او را مرز فلسفه قدیم و فلسفه جدید می‌شمارند، زیرا او کوشید تا به این پرسش اساسی که محور کتاب *سنجش خرد ناب* را شکل می‌داد، پاسخ دهد: چگونه برخی احکام ترکیبی به صورت پیشینی ممکن است؟ فهم پاسخ این پرسش است که به کانت جرئت داد ادعا کند دیگر حتی یک مسئله مابعدطبیعی که حل نشده باشد یا حداقل کلید حل آن به دست نیامده باشد وجود ندارد.

تاریخچه حمل ذاتی اولی و شایع صناعی

برخی صدرالمتألهین (متوفی ۱۰۵۰ ق) را نخستین کسی دانسته‌اند که به این تفاوت پی‌برده، آن را تبیین کرده و از نتایج آن بهره برده است، ولی مراجعه به آثار منطق‌دانان مسلمان نشان می‌دهد که توجه به این تفکیک و جعل این دو اصطلاح و بهره‌مندی از آن، پیشینه‌ای بسیار بیشتر دارد. ریشه اساسی توجه به این تفکیک، در تفکیک میان وجود ذهنی و خارجی است که معمولاً ابن‌سینا را مبتکر آن می‌دانند. ابن‌سینا در عمل از این تفکیک، برخی از همان بهره‌هایی را برده است که دیگران بعدها از تفکیک میان این دو حمل، برده‌اند.

افزون بر این، در آثار محقق دوانی (متوفی ۹۱۸ ق) این دو اصطلاح به کار رفته است. محقق دوانی در این زمینه می‌گوید:

قد تحقق ان العزیمی هو الموجود اصله و الامور الکلیه، منتزعه عنها و اذا ثبت هذا
فالحکم باتحاد الامور الکلیه مع الجزی، یکون صحیحاً دون العکس... و اورد

بعضهم علی قول امتناع حمل الجزیی بصفة قولنا بعض الانسان زید... و الحق فی الجواب ان المحکوم علیه فی هذا القول لیس امراً کلیاً،... فیکون المحمول عین الموضوع... فان قلت یکون هذا الحمل کحمل «زید زید» مع أنه فرق بینه و بین حمل بعض الانسان زید، فإن الاول اولی و الثانی متعارف. قلت: هذا فی ظاهر اللفظ و فی الحقیقة لیس هو حملاً اولیاً...» (دوانی، ص ۲۷۲).

وی در ادامه به این دو حمل تصریح می کند و می گوید:

اقول ان تعریف الحمل اتحاد المتغیرین فی نحو من التعقل بحسب نحو آخر من الوجود و هو علی قسمین: احد هما حمل اولی و الثانی حمل متعارف... (همانجا) همچنین آنچه مدرس زنوزی در مقام تبیین اختلاف میان سیدصدرالدین دشتکی و محقق دوانی (در باب نحوه تغایر موضوع و محمول در قضایایی که محمول و موضوع آنها یکسان است به ویژه در نقل قول های مستقیم از آن دو) آورده است، به خوبی نشان می دهد که تفاوت بین این دو حمل میان این دو منطق دان کاملاً رایج بوده است. از جمله عبارتهایی که در آنها مدرس زنوزی از محقق دوانی آورده است و تفاوت میان حمل اولی و شایع را به صراحت باز نموده است، عبارت زیر است:

...بأن هذا الکلام، مبنی علی التباس او تلبیس، اذ صریح العبارة ان مبنی الحمل المتعارف، هو الاتحاد فی الوجود، اعم من ان یکون الاتحاد، اتحاداً بالذات او بالعرض... (مدرس زنوزی، ص ۲۷-۲۶)

گفتنی است در آثار میرداماد نیز تفکیک حمل به ذاتی اولی و شایع به همراه تعریف این دو نوع قضیه با تصریح به اصطلاح "الحمل الاولی الذاتی" و "الحمل العرضی المتعارف الصناعی" به کار رفته است (میرداماد، ص ۲۶).

تقسیم حمل

در قضیه حملیه، حکم به اتحاد موضوع و محمول می شود، زیرا مفاد حمل "این همانی" است؛ اما اتحاد میان موضوع و محمول دو صورت دارد: اتحاد مفهومی و اتحاد وجودی (شیرازی، حکمت متعالیه، ج ۲، ص ۱۰۲). بر این اساس ملاصدرا حمل را به دو قسم تقسیم می کند و در توضیح می گوید:

إعلم أن حمل شیء على شیء و اتحاده معه يتصور على وجهين: أحدهما الشایع الصناعی المسمى بالحمل المتعارف و هو عبارة عن مجرد اتحاد الموضوع و المحمول وجوداً و يرجع الى كون الموضوع من أفراد مفهوم المحمول، .. و ثانيهما أن یعنی به أن الموضوع هو بعينه نفس ماهیة المحمول و مفهومه بعد أن یلاحظ نحو من التغيرات، أى هذا بعينه عنوان ماهیة... ذلك، لا أن یقتصر على مجرد الإتحاد فی الذات و الوجود و یسمى حملاً ذاتياً اولياً (همان، ج ۱، ص ۲۹۲).

۱. حمل ذاتی اولی آن است که موضوع و محمول اتحاد مفهومی داشته باشند، یعنی مفهوم موضوع همان مفهوم محمول باشد. مانند انسان، انسان است؛ انسان بشر است؛ انسان حیوان ناطق است. در تمام این قضایا نظر به مفهوم موضوع و محمول است نه مصداق و افراد آن. به بیان دیگر آنچه موضوع است مفهوم انسان است نه مصداق آن و آنچه محمول است مفهوم انسان، بشر و حیوان ناطق است نه مصداق آن. به طور کلی وقتی می گوئیم: الف ب است به حمل اولی، معنایش آن است که «مفهوم الف همان مفهوم ب است». پس در صورتی که دو چیز در مفهوم اتحاد داشته باشند و اختلافشان در اموری مانند اجمال و تفصیل باشد، حمل میان آنها ذاتی اولی و بالذات نامیده می شود و آن حملی است که مفهوم محمول عین مفهوم موضوع بوده و مغایرت آنها اعتباری باشد یا آنکه مفهوم محمول از مفهوم خود موضوع گرفته شده باشد و تصور محمول جزء تصور موضوع باشد (همان، ج ۲، ص ۱۰۲).

این حمل را ذاتی می گویند چون که محمول جزء ذات و ماهیت موضوع و یا عین ذات موضوع می باشد و از این جهت اولی گفته شده است که ثبوت هر چیزی برای خود و یا ثبوت اجزای هر چیزی برای خودش به تصور دیگری نیاز ندارد (طباطبایی، بدایة الحکمة، ص ۳۹۹-۳۹۷).

نمونه هایی از حمل ذاتی اولی

۱. حمل حد تام بر محدود: انسان حیوان ناطق است؛ خط کمیت متصل قارالذات یک بعدی است. در این مثال ها مفهوم موضوع همان مفهوم محمول است و اختلاف تنها

در اجمال و تفصیل است، یعنی معرف به نحو اجمال به یک ماهیت دلالت دارد اما معرف آن ماهیت را باز می کند (همانجا).

۲. حمل جنس بر نوع: انسان حیوان است، خط کمیت متصل است. به عقیده صدرای مفهوم جنس همان مفهوم نوع است و اختلافشان تنها در ابهام و عدم ابهام است، زیرا جنس همان نوع است که به شرط ابهام اعتبار شده است و نوع همان جنس است در صورتی که لا بشرط ابهام اعتبار شود (همو، *نهایة الحکمة*، ص ۵۴۲-۵۴۱).

۳. حمل فصل بر نوع: انسان ناطق است، مفهوم فصل همان مفهوم نوع است و اختلاف آنها تنها در تحصیل و عدم تحصیل می باشد. اعتبار فصل به شرط تحصیل است، اما نوع لا بشرط از تحصیل است (همو، *بدایة الحکمة*، ص ۳۹۹-۳۹۷).

۴. حمل شیء بر خودش: انسان انسان است، در اینجا مغایرت بین موضوع و محمول یک مغایرت توهمی و اعتباری است، یعنی در جایی که ممکن است توهم شود که انسان انسان نباشد گفته می شود انسان انسان است (همانجا).

۲. حمل شایع صناعی آن است که حکم به اتحاد وجودی و مصداقی موضوع و محمول می شود. در حمل شایع مفهوم موضوع غیر از مفهوم محمول است ولی در عین حال موضوع و محمول اتحاد وجودی و مصداقی دارند. یعنی یک وجود است که هر دو مفهوم از آن انتزاع می شود. مانند قضیه انسان خندان است، که مفهوم انسان غیر از مفهوم خندان است ولی مصداق انسان همانند مصداق خندان می باشد و به طور کلی می گوئیم: الف ب است به حمل شایع معنایش آن است که الف مصداق ب است (همو، *نهایة الحکمة*، ص ۵۴۳-۵۴۱).

صدرالمتألهین معتقد است حمل شایع که آن را حمل متعارف هم می گویند، حملی است که شایع بین عموم است و در صناعت های علمی به کار می رود و آن حملی است که موضوع و محمول با آنکه به عنوان دو ماهیت و یا دو مفهوم و یا یک ماهیت و یک مفهوم با یکدیگر مغایر می باشند ولی به لحاظ وجود متحدند و حمل شایع به این باز می گردد که موضوع مصداق برای محمول بوده و محمول بر موضوع صادق است. در حمل شایع گاه نفس مفهوم موضوع مصداقی برای محمول است مانند قضایای طبیعی: انسان نوع است، حیوان جنس است، زیرا در این نوع قضایا مفهوم انسان که موجود به

وجود ذهنی است، در ظرف وجود ذهنی خود مصداق برای مفهوم نوع است و گاهی دیگر طبیعت موضوع، نه به لحاظ مفهوم بلکه به لحاظ سریان در افراد خارجی مصداق برای محمول می باشد، که در قضایای مهمله یا محصوره این چنین است. مانند: مجموع زوایای هر مثلث، مساوی دو قائمه است (شیرازی، حکمت متعالیه، ج ۲، ص ۱۰۲).

به این حمل شایع می گویند، چون در گفتگوها رواج دارد و به آن صناعی می گویند چرا که در علوم و فنون مختلف رایج و مستعمل است (طباطبایی، بدایة الحکمة، ص ۴۰۱).

حمل شایع دو قسم است (شیرازی، منطقی نوین، ص ۱۷۷-۱۷۶):

۱. بالذات: آن است که موضوع فرد حقیقی محمول، یعنی عین ماهیت متعلق به موضوع یا جزء آن باشد، زید انسان است، زید جسم است.

۲. بالعرض: محمول خارج از ماهیت و طبیعت موضوع و عارض بر آن باشد چه عرض خارجی باشد، مانند زید بلند قامت است یا عرض ذهنی برای موضوع باشد، مانند اجناس که بر فصول حمل می شوند. مانند هر ناطقی حیوان است، زیرا جنس عارض بر فصل است.

نمونه‌هایی از حمل شایع صناعی (همانجا)

۱. جایی که موضوع و محمول دو کل متساوی و اجزای یک ماهیت باشند یا یکی جزء دیگری باشد، هر متحرک بالاراده‌ای حساس است؛ هر ناطقی انسان است.

۲. موضوع و محمول دو کلی متساوی و خارج از ماهیت یکدیگر باشند. هر ناطقی متعجب است؛ هر انسانی خندان است؛ هر خندانی انسان است.

۳. موضوع کلی اخص از محمول یا بالعکس باشد. هر انسانی حیوان است؛ بعضی حیوان‌ها انسان هستند؛ هر خندانی جسم است؛ بعضی جسم‌ها خندان هستند.

۴. موضوع و محمول دو عرضی باشند که از جهت ماهیت مغایرت داشته و هر دو در یک موضوع یافت شوند و معروض آنها مصداق مشترک آن دو باشد. بعضی سفیدها شیرین هستند؛ بعضی شیرین‌ها سفیدند.

۵. محمول عین طبیعت و ذات موضوع باشد، سقراط انسان است.

۶. محمول جزء مساوی با طبیعت موضوع یا جزء اعم از طبیعت موضوع باشد، سقراط ناطق است؛ زید جسم است.
۷. محمول عرض مساوی با طبیعت موضوع یا عرض اعم از ماهیت و طبیعت موضوع باشد، زید خندان است؛ زید قابل انقسام است؛ زید طویل است.

تفاوت این دو حمل

۱. حمل اولی مبین اتحاد مفهومی موضوع و محمول است ولی حمل شایع صناعی گویای اتحاد وجودی موضوع و محمول است. در حمل اولی دو چیز داریم که اتحاد در مفهوم دارند، یعنی «این آن است» در مفهوم و در حمل شایع دو چیز داریم که اتحاد در وجود دارند معنایش این است که «این آن است» در وجود (طباطبایی، بدایة الحکمة، ص ۴۰۳-۴۰۲).
۲. در حمل اولی، موضوع تعریف و مفهومی باز و روشن می‌شود. مثلاً وقتی می‌گوییم: مثلث شکلی است که سه ضلع دارد و بر او احاطه کرده است، ماهیت مثلث را تعریف کرده و توضیح داده‌ایم که حقیقت این ماهیت چنین چیزی است ولی در حمل شایع اندراج موضوع در محمول بیان می‌شود. حمل شایع بدین معناست که موضوع از افراد محمول محسوب می‌شود و این در جایی امکان‌پذیر است که آثار محمول بر موضوع مترتب شود.
۳. منظور از «شایع صناعی» و «متعارف» در حمل شایع صناعی (حمل عرضی متعارف) آن است که این نوع حمل، حمل رایج در صنعت ها و علوم است (میرداماد، ص ۲۷-۲۶)، برخلاف حمل اولی ذاتی که حمل نامتعارف است و کاربردی در قضایای علوم ندارد. از این رو، گفته‌اند: حمل شایع صناعی، حمل رایج و شایع است؛ زیرا تنها این حمل است که نزد اهل برهان، اهل نظر و صاحبان علم رایج و مورد نیاز آنها است و انگیزه برای کاربرد آن در علوم زیاد است، اما حمل اولی، چون حمل مفهوم شیء بر خود آن است، امری بدیهی است که نزد اهل فن فایده‌ای بر آن مترتب نیست (نوری، ص ۶۴۲-۶۴۱).

تقسیم بندی کانت

«در همه احکامی که رابطه موضوع با محمول را در نظر می گیریم [در اینجا نظرم تنها به احکام ایجابی است؛ تطبیق این مطلب بر احکام سلبی بسیار آسان خواهد بود] این رابطه به دو صورت مختلف ممکن است: یا محمول ب به منزله چیزی که به نحو ضمنی در مفهوم الف مندرج است به موضوع الف تعلق دارد یا محمول ب اگرچه به مفهوم الف مرتبط است به کلی بیرون از مفهوم الف قرار می گیرد. در مورد اول حکم را تحلیلی می نامم و در مورد دوم حکم را ترکیبی می نامم: مثالی که کانت برای قضیه تحلیلی ارائه کرده، این است: «جسم ممتد است.» در این قضیه مفهوم امتداد را بر جسم حمل کرده ایم، در حالی که این مفهوم در مفهوم جسم بودن نهفته است و برای قضیه ترکیبی، مثال «جسم سنگین است.» را ذکر کرده است. در این مثال، «سنگینی» محمولی است که بر «جسم» حمل شده است، لیکن سنگینی مفهومی نیست که از جسم بودن به دست آید» (کانت، ص ۹۶-۹۷؛ خراسانی، ص ۲۴۵؛ مجتهدی، ص ۲۲-۲۳).

تاریخچه تحلیلی و ترکیبی

تاریخچه تحلیلی و ترکیبی را می توان به سه دوره تقسیم کرد: نخست با دوره ای مواجه ایم که تحلیلی را روشی برای شناخت به شمار می آورند. در ادامه به دوره ای برمی خوریم که تحلیلی، معیاری برای تقسیم قضایاست و سرانجام در دوره جدید، تحلیلی نمایانگر مکتبی در فلسفه معاصر است. در این مقاله دوره دوم مورد نظر ماست. از زمان کانت به این سو، چرخشی در کاربرد واژه تحلیلی و ترکیبی به وجود آمد. توضیح آنکه لایب نیتس در یک تقسیم، حقایق را به حقایق ضروری و حقایق ممکن تقسیم کرد و مدعی شد که می توان از راه تحلیل، به صدق حقایق ضروری دست یافت. معیاری که وی در این تقسیم به کار برد، زمینه ای شد تا فیلسوفان بعدی توجهی جدی به تقسیم مذکور داشته باشند و در پیشرفت آن بکوشند. از جمله، هیوم با الهام از تقسیم لایب نیتس، میان قضایای تحلیلی و تجربی تمایز نهاد و در ادامه، کانت متأثر از تقسیم هیوم، احکام را به تحلیلی و ترکیبی تقسیم کرد (لاریجانی، ص ۳۹-۴۰). هر چند کانت در تقسیم احکام از آراء فیلسوفان گذشته استفاده کرده و در تمهیدات نیز به این معنا

متذکر شده است، اما کل تقسیم بندی وی ملاک‌ها و ویژگی‌هایی دارد که مخصوص خود اوست.

۱. **احکام تحلیلی:** احکامی هستند که محمول از بطن موضوع استنتاج می‌شود یعنی موضوع مشتمل بر محمول است. یعنی مفهوم محمول داخل در مفهوم موضوع است و اگر بخواهیم موضوع را تعریف کنیم در تعریف موضوع این محمول می‌آید و جزء ذات آن است. مثلاً خط کمیت است؛ انسان جوهر است؛ انسان ناطق است؛ انسان جسم است؛ انسان نامی است؛ انسان حساس است. تمام این احکام تحلیلی هستند. خاصیت شیء درون ذاتی یا تحلیلی این است که دیگر محال است نقیض او را بر او حمل کرد، مثلاً وقتی می‌گوییم جسم جوهر است دیگر امکان ندارد جوهر نبودن را به جسم حمل کرد، زیرا جسم نسبت به جوهر حالت بی‌طرفی ندارد (سبزواری، ص ۱۵۵-۱۵۴). در احکام تحلیلی هیچ چیزی در محمول نیست که قبلاً در مفهوم موضوع واقعاً ولو با وضوح و ظهور کمتری به تصور نیامده باشد (کانت، ص ۹۷-۹۶). اگر بگوییم هر جسمی ممتد است به مفهومی که از جسم دارم کمترین وسعتی نبخشیده‌ام و فقط آن را تحلیل کرده‌ام، زیرا پیش از این حکم، امتداد هر چند نه به صراحت، در مفهوم جسم به تصور آمده بود بنابراین چنین حکمی تحلیلی است.

قضیه تحلیلی قضیه‌ای است که محمول آن معرفتی تازه برای فاعل شناسا ندارد و از آنجایی که مفهوم محمول در مفهوم موضوع از قبل وجود دارد، انکار این حکم مستلزم تناقض منطقی خواهد بود. مثلاً در قضیه همه عزب‌ها بی‌همسرنند هر کس از معنا و مفهوم «عزب بودن» آگاه باشد حکم به بی‌همسری آنها را تصدیق خواهد کرد و در صورت انکار این حکم دچار تناقض گویی خواهد شد. بنابراین چنین حکمی را می‌توان صرفاً توضیحی دانست که با آن چیزی بر محتوای شناسایی افزوده نمی‌گردد (لاریجانی، ص ۲۷).

۲. **احکام تألیفی یا ترکیبی:** محمول جزء ذات موضوع نیست، جزء تعریف موضوع نیست. مثلاً این جسم گرم است؛ این جسم سفید است؛ بعضی از اجسام سنگین است، در محمول واجد چیزی است که حقیقتاً در مفهوم کل جسم اندیشیده نشده است، پس از آن جهت که مفهوم مرا بسط داده به شناسایی من افزوده است و لذا باید چنین

حکمی را حکمی تألیفی بنام (کانت، ص ۹۷). امور ترکیبی این قابلیت را دارند که یا این شیء را واجد باشند یا خلافتش را یعنی حمل نقیض او بر موضوعش محال نیست. جسم سفید است، جسم نسبت به سفیدی حالت بی طرفی دارد (سبزواری، ص ۱۵۵-۱۵۴).

در احکام ترکیبی، محمول حاوی اطلاعات جدیدی نسبت به موضوع است و چنین احکامی موجب افزایش معرفت انسان درباره چیزی می شوند، مثلاً وقتی می گوئیم عذبها ناخشنود هستند حرف تازه‌ای در مورد عذبها بیان کردیم؛ بنابراین چنین حکمی توسیعی است، زیرا شناسایی با آن بسط پیدا می کند (لاریجانی، ص ۲۷).

برای مقایسه این دو تقسیم بندی بهتر است با چند اصطلاح آشنا شویم:

حمل: در جایی که دو امر باطناً یعنی در معنا و مفهوم یگانه هستند و ظاهراً یعنی در لفظ دو گانه باشند، معنای حمل تحقق نمی یابند، زیرا در حمل، دو مفهوم مغایر بر یکدیگر حمل می شوند و حال آنکه در این صورت دوگانگی و تغایری در میان نیست. همچنین اگر دو شیء باشند ولیکن هر دو اصیل باشند، اتحاد و حمل واقع نمی شود، زیرا اتحاد که همان وحدت آمیخته با کثرت است تنها در جایی محقق است که دو شیء که بیش از یکی از آنها اصیل نیست وجود داشته باشد. در هر حملی موضوعی است و محمولی یعنی دو چیز که یکی بردیگری حمل یا بدان اسناد داده شده است و خود حمل به معنی ایجاد اتحاد یا حکم به اتحاد بین دو شیء (موضوع و محمول) است (حکاگ، ص ۱۲۲).

حکم: حکم یعنی اسناد چیزی به چیز دیگر یا سلب چیزی از چیز دیگر. آن گاه که می گوئیم: آسمان آبی است به معنی آن است که در ذهن خود آبی را به آسمان نسبت داده ایم یا وقتی می گوئیم: هوا گرم نیست گرمی را از هوا سلب نموده ایم. حکم علاوه بر این ممکن است حکم به نسبت اتصال یا عدم اتصال و نیز حکم به نسبت انفصال یا عدم انفصال بین دو نسبت باشد. اگر خورشید طالع باشد روز موجود است؛ چنین نیست که اگر خورشید طالع باشد شب موجود است؛ عدد یا زوج است یا فرد؛ چنین نیست که عدد یا فرد است یا اول. در این چهار مثال به ترتیب حکم شده است به: اتصال بین موجودیت روز و طلوع خورشید؛ عدم اتصال بین موجودیت شب و طلوع خورشید؛

انفصال بین فردیت و زوجیت عدد؛ عدم انفصال بین فردیت و اولیت عدد(همان، ص ۲-۱).

حکم به عقیده حکما همان تصدیق و به عقیده امام فخر جزء تصدیق است، به عقیده فخر تصدیق از چهار جزء حاصل می شود: ۱. موضوع؛ ۲. محمول؛ ۳. نسبت حکمیه؛ ۴. حکم. از ترکیب اینها تصدیق حاصل می شود(حائری یزدی). اما به عقیده حکما تصدیق عملی واحد و بسیط است و از به هم پیوستن چند عمل ذهنی حاصل نشده است و آن در واقع حالت یقینی است که ذهن در باره وقوع نسبت یا عدم وقوع آن پیدا می کند و تصدیق مرکب نیست و اگر مرکب باشد تصور جزء او خواهد بود و حال آنکه تصور قسیم تصدیق است و قسیمان با هم جمع نمی شوند(خوانساری، ص ۱۳-۱۲).

ملاصدرا در رساله تصور و تصدیق، تصدیق را همان حکم می داند، یعنی تصدیق عبارت است از حکم و فعلی از افعال ذهنی. ملاهادی سبزواری هم تصدیق را همان حکم می داند.

قضیه: قضیه تعبیر یا صورت لفظی تصدیق است. یعنی اگر یک تصدیق را که یک فعل علمی نفسانی است بیان کنیم و بر آن جامه لفظ پوشانیم قضیه حاصل می شود(حکاک، ص ۹۰).

تفاوت تصدیق و قضیه: تصدیق از اقسام علم است و امری ذهنی است و قضیه از اقسام لفظ است، پس قضیه تعبیر لفظی تصدیق است و رابطه آنها دال و مدلول است. مثلاً اگر کسی در متحرک بودن زمین شک کند سپس با توجه به دلایلی یقین برایش حاصل شود و در ذهن خود متحرک بودن را به زمین اسناد دهد این اسناد ذهنی تصدیق یا حکم نام دارد و چون بخواهد دیگری را از آن تصدیق خود آگاه سازد ناچار تصدیق را در قالب الفاظ می ریزد مجموع این الفاظ که معبر تصدیق است قضیه نام دارد. تصدیق حکم ذهن به وقوع یا عدم وقوع نسبت است. بیان آن حکم در جامه الفاظ، قضیه نامیده می شود(همان، ص ۹۱-۹۰).

تطبیق و مقایسه

با توجه به آنچه اجمالاً پیرامون دو نظام فلسفی ملاصدرا و کانت در این رابطه گفته شد،

اکنون می‌توان به تطبیق و مقایسه دست زد و نقاط افتراق و وجوه اشتراک را بیان کرد و به ثمرات و نتایجی که بر این دو نظام فلسفی بار است، دست یافت. باید گفت: این دو تقسیم، تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در مصداق، مفهوم و ویژگی‌ها دارند، که به بعضی از آنها اشاره می‌شود؛ البته آنچه از این مقایسه بیشتر مد نظر است مقایسه تحلیلی و ترکیبی با اولی ذاتی و شایع صناعی می‌باشد، هر چند نگاهی به مطابقت و مقایسه کلی نیز داریم.

۱. اشتراک در اتحاد مفهومی موضوع و محمول در قضایای تحلیلی و ذاتی اولی

در حمل ذاتی اولی نظر به اتحاد مفهومی داریم یعنی وقتی محمولی را به حمل اولی به موضوع نسبت می‌دهیم در واقع می‌خواهیم بگوییم که مفهوم موضوع همان مفهوم محمول است در واقع آنچه موضوع است مفهوم موضوع است و آنچه محمول است مفهوم محمول است پس در مثال «انسان حیوان ناطق است» یعنی مفهوم انسان همان مفهوم حیوان ناطق است. در احکام تحلیلی هم این گونه است، یعنی مفهوم محمول داخل در مفهوم موضوع است و اگر بخواهیم موضوع را تعریف کنیم در تعریف موضوع این محمول می‌آید و جزء ذات آن است؛ مثلاً در مثالی که کانت می‌زند «جسم ممتد است» مفهوم امتداد را بر جسم حمل کرده است.

۲. اشتراک در بدیهی بودن

احکام تحلیلی بدیهی هستند و صرف تصور موضوع و محمول برای تصدیق آنها کافی است و به چیز دیگری نیاز ندارند، زیرا خاصیت حکم تحلیلی این است که دیگر محال است نقیض او را بر او حمل کرد. مثلاً «جسم جوهر است» که دیگر امکان ندارد جوهر نبودن را بر جسم حمل کرد. دلیل نام گذاری حمل ذاتی اولی به اولی هم این است که تصدیق آن جز تصور موضوع و محمول نیاز به چیز دیگری ندارد پس این حمل هم از بدیهیات اولیه است. (باید توجه داشته باشیم که حمل ذاتی دانستن یک قضیه، مستلزم بدیهی دانستن آن است؛ زیرا ذاتی اولی دانستن، در واقع دانستن این است که مفهوم محمول در موضوع هست یا محمول عین موضوع است و دانستن این مطلب، همان علم به صحت مفاد قضیه است و به برهان نیازی ندارد. بنابراین ادعای حمل ذاتی اولی بودن یک قضیه، مستلزم ادعای بدهت آن است. همان گونه که در قضایای تحلیلی چنین

است. البته بنابر دیدگاه میرداماد و مدرس زنوزی فرض حمل ذاتی اولی غیر بدیهی، فرضی متناقض نیست. زیرا ممکن است موضوع به اجمال تصور شده باشد و علم به کنه ذاتیات آن نیازمند اکتساب باشد. بنابراین ممکن است برخی مصادیق حمل ذاتی اولی بدیهی نباشند، اما غالب حکما آن را کاملاً بدیهی می دانند، به ویژه که در آن، اولی بودن شرط شده است).

۳. تفاوت در هدف

هدف از تقسیم احکام به تحلیلی و ترکیبی، دستیابی به منشأ صدق قضایا و احکام ضروری و پیشین است؛ در حالی که هدف از تقسیم حمل، به ذاتی اولی و شایع صناعی، زدودن برخی دشواری های فلسفی در هستی شناسی همچون قول به وجود ذهنی و تفکیک تناقض های ظاهری از تناقض های واقعی در منطق است که نتیجه آن، تفکیک صدق و کذب به لحاظ ارتباط مفهومی از صدق و کذب به لحاظ ارتباط مصداقی است.

۴. تفاوت در قضایایی که محمول آنها وجود است

حال این پرسش که مطرح می شود که هستی و نیستی نسبت به موضوع (ماهیت) تحلیلی هستند یا ترکیبی و یا بر اساس تقسیم صدرایی حمل شایع صناعی است یا ذاتی اولی. یعنی احکامی مانند جهان وجود دارد؛ انسان وجود دارد؛ جهان نیست؛ انسان نیست، چگونه احکامی هستند. آیا تحلیلی هستند که محمول جزء ذات موضوع باشد، که در این صورت انسان معدوم است غلط خواهد بود، زیرا اگر تحلیلی باشد تناقض آن محال است، پس تحلیلی نیست. آیا ترکیبی است به آن معنا که محمول و موضوع دو عینیت مستقل باشند قطعاً این گونه هم نیست. پس اگر ترکیبی باشد که هست، ترکیبی به آن معنا است که در خارج یک چیز است و به آن می گوئیم موجود و به همان می گوئیم انسان و از این دو یکی از دیگری انتزاع شده است. اما این قضیه مانند بقیه قضایای انتزاعی نیست چون در آنها محمول از موضوع انتزاع می شود اما اینجا بر عکس است یعنی موضوع از محمول انتزاع شده است ولی ذهن به دلیل عمومیت این موضوع و این که همیشه خاص را موضوع قرار می دهد و عام را محمول، آمده است موضوع را به

جای محمول گرفته و محمول را به جای موضوع و اشتباه از اینجا ناشی می‌شود، در حالی که حمل واقعی این است: «الوجود انسان» (سبزواری، ص ۱۷۳)، پس انسان موجود است قضیه‌ای است که با تمام قضایای دیگر فرق دارد، نه تحلیلی کانتی است که محمول جزء ذات موضوع باشد و نه تألیفی انضمامی است مثل «انسان سفید است» و نه حتی تألیفی انتزاعی از نوع این که می‌گوییم «انسان ممکن است» که موضوع منشأ است و محمول از آن انتزاع شده است. کانت چون با این اشکالات روبه‌رو شده بود گفت وجود محمول حقیقی نیست، زیرا هنگامی یک محمول می‌تواند محمول حقیقی برای موضوع خود باشد که بر موضوعش چیزی بیافزاید و آن را به وجهی توسعه دهد. کانت خیال می‌کرد هر محمولی که عارض موضوع می‌شود مفاد محمول ثبوت شیء لشیء است، اما در این گونه مثال‌ها ثبوت شیء است نه ثبوت شیء لشیء. ملاصدرا بین قضیه بسیطه «انسان وجود دارد» و سایر قضایا تفاوت قایل است. از نظر او مفاد این قضیه، اصل ثبوت و تحقق موضوع است نه ثبوت چیزی برای موضوع؛ یعنی در این قضیه، محمول یعنی وجود با موضوع یعنی شیء، در خارج به یک وجود محقق هستند (شیرازی، *الحکمة المتعالیة*، ص ۴۳-۴۴). ملاصدرا در باب چنین قضیه‌ای، یعنی قضیه «الف وجود دارد» به نوعی قضیه می‌رسد که با تمام قضایای دیگر اختلاف دارد. از نظر او این قضیه نه تحلیلی کانتی است که محمول جزء ذات موضوع باشد و نه قضیه تألیفی انضمامی است مانند اینکه بگوییم «جسم سفید است» و نه تألیفی انتزاعی است از نوع اینکه می‌گوییم «انسان ممکن است» که موضوع، منشأ انتزاع است و محمول از آن انتزاع شده است. البته اگر قضیه تألیفی را قضیه‌ایی بدانیم که محمول، جزء تعریف موضوع نباشد، در این صورت قضایای هلیه بسیطه جزء قضایای تألیفی به‌شمار خواهند آمد، اما اگر مراد از قضیه تألیفی، قضیه‌ایی باشد که محمول عینیتی غیر از عینیت موضوع داشته باشد و این دو با یکدیگر نوعی اتحاد وجودی پیدا کرده باشند، مانند اینکه می‌گوییم «این جسم سفید است»، در این صورت قضیه «الف وجود دارد» نه تحلیلی خواهد بود و نه تألیفی، زیرا ماهیت و وجود واقعیتهای جدا از یکدیگر نخواهند داشت. پس اولاً قضیه «انسان موجود است» برخلاف عرف از باب عکس العمل است، یعنی آن گاه که گفته می‌شود انسان موجود است مراد حقیقی این است که از وجود خاص خارجی انسان انتزاع می‌شود. ثانیاً در اینجا

محمول نفس ثبوت موضوع است. پس این دقت نظر تقسیم بندی صدرا باعث می شود که اشکالاتی که کانت با آنها مواجه بوده، در فلسفه اسلامی به آنها پاسخ داده شود و چنین حملی را حمل شایع صناعی بدانند.

۵. تفاوت در نسبت میان قضیه تحلیلی و ترکیبی با نسبت میان حمل ذاتی اولی و شایع صناعی حمل اولی و شایع مفهوماً تغایر دارند یعنی حمل اولی بنا به تعریف غیر از حمل شایع است چرا که حمل اولی در مقام مفهوم است و حمل شایع در مقام مصداق است اما آیا از نظر مصداق هم چنین است؟ یعنی مصداق حمل اولی غیر از مصداق حمل شایع اند؟ باید گفت خیر، زیرا برخی از قضایا هم به نحو شایع صادق اند و هم به نحو اولی ولی برخی از قضایا تنها به یکی از این دو معنا صادق اند. بنابراین می توان گفت بین حمل اولی و حمل شایع به رغم تغایر مفهومی، در مقام مصداق نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است (قراملکی، ص ۱۵۳). توضیح این مطلب به طریق زیر است که:

الف. مصداق مشترک: برخی از قضایا هم به نحو حمل اولی صادق اند و هم به نحو شایع مانند «کلی کلی است» در این قضیه بین موضوع و محمول اتحاد مفهومی برقرار است، پس حمل ذاتی اولی بر آن صادق است همچنین موضوع از مصداق محمول است و لذا این قضیه به نحو شایع صناعی هم صادق است یا در مثال «انسان حیوان ناطق است» هم به این صورت است.

ب. مصداق مختص حمل شایع که به نحو اولی صادق نیستند: برخی از قضایا تنها به حمل شایع صادق اند و به نحو اولی صادق نیستند مانند «هر ایرانی آسیایی است» در این قضیه موضوع و محمول تغایر مفهومی دارند در حالی که ایرانی از مصداق آسیایی است. یا در قضیه «انسان ممکن الوجود است» هم به همین گونه است.

ج. مصداق مختص حمل اولی که به نحو شایع صادق نیستند: مواردی هم داریم که قضیه تنها به حمل اولی صادق است و به حمل شایع کاذب. اتحاد مفهومی به صورت «الف الف است» می باشد به همین جهت اگر قضیه ای تنها به حمل اولی صادق باشد از نظر صوری قضیه «الف الف است» هم صادق است و هم کاذب. صدق آن به دلیل اتحاد مفهومی است و کذب آن به دلیل این است که موضوع به رغم اتحاد مفهومی با محمول، از مصداق محمول نیست. ذهن در برخورد اولیه که تنها صورت را می یابد

دچار حیرت می‌شود، زیرا چنین قضایایی متناقض نما هستند، در این مقام است که تمایز بین دو حمل تنها راه مصونیت ذهن از لغزش است. از جمله مثال‌هایی که می‌توان در این رابطه ذکر کرد مثال: «جزئی جزئی است» به حمل اولی ذاتی، یعنی مفهوم جزئی خودش خودش است زیرا هر مفهومی بر خود به نحو حمل اولی صدق می‌کند اما جزئی به حمل شایع جزئی نیست یعنی موضوع از مصادیق محمول نیست بلکه جزئی در مقام مصداق از مصادیق کلی است. مثال‌های دیگر: فصل فصل است؛ حرف حرف است؛ نامفهوم نامفهوم است؛ دقیق دقیق است (مدرس زنوزی، ص ۱۲).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت بعضی حمل اولی ذاتی شایع صناعی است، بعضی حمل اولی ذاتی شایع صناعی نیست، بعضی حمل شایع صناعی اولی ذاتی است و بعضی حمل شایع صناعی اولی ذاتی نیست، اما رابطه بین تحلیلی و ترکیبی تباین است یعنی هیچ مصداق مشترکی ندارند. پس هیچ تحلیلی ترکیبی نیست و هیچ ترکیبی تحلیلی نیست و هیچ مصداقی پیدا نمی‌کنیم هم تحلیلی باشد و هم ترکیبی.

۶. تفات در کاربرد اندراج

در حمل شایع اندراج موضوع در محمول بیان می‌شود اما در تحلیلی محمول چیزی است که به نحو ضمنی در مفهوم موضوع مندرج است که در اینجا در معنای اندراج اختلاف دارند در حمل شایع منظور از اندراج یعنی اینکه موضوع از مصادیق محمول است و اتحاد مصداقی و وجودی بیان می‌شود، اما در تحلیلی منظور از اندراج یعنی اینکه مفهوم محمول در موضوع مندرج است و اتحاد مفهومی مطرح می‌شود.

۷. تفاوت در معرفت‌زا بودن

کانت در این تقسیم‌بندی به حیث معرفت‌شناختی، معیار صدق و مطابقت قضایا توجه می‌کند، به همین دلیل احکام تحلیلی را که به واسطه محمول هیچ چیزی به مفهوم موضوع اضافه نمی‌شود را معتبر و معرفت‌زا نمی‌داند، زیرا به نظر کانت این حکم استعمال ندارد و مطرود است. اما فیلسوف مسلمان ملاصدرا در پی تمییز گونه‌های مختلف حمل برای اجتناب از مغالطات بوده است به همین دلیل حتی قضیه، «انسان انسان است» هم مفید می‌داند و شرط مفید بودن این حمل را این می‌داند که اگر مخاطب

امکان سلب شیء از خودش را توهم کرده باشد این حمل در مقام دفع آن توهم ذکر می‌شود. پس دفع توهم شرط صحت این حمل که باید در هر حمل اختلافی باشد نیست بلکه شرط صحیح بودن حمل، در مورد حمل شیء بر خودش به اعتبار عقل حاصل می‌گردد یعنی عقل یکبار مفهوم انسان را لحاظ کرده و موضوع قرار می‌دهد و آن گاه دوباره لحاظ کرده و محمول قرار می‌دهد. پس اختلاف اعتباری است و اگر موضوع و محمول از هر جهت یکی باشند و مغایرت اعتباری هم نداشته باشند حمل بدون فایده است. پس دفع توهم را دلیل مفید بودن این حمل می‌داند (طباطبایی، *بدایة الحکمة*، ص ۳۹۹).

۸. تفاوت در قضایای انتزاعی

قضایای انتزاعی در فلسفه اسلامی مثلاً قضیه «انسان ممکن الوجود است» چون ممکن الوجود بودن به عنوان محمول به هیچ وجه جزء مفهوم انسان نیست و انسان با ممکن الوجود بودن اتحاد مفهومی ندارد بنابراین جزء حمل شایع صناعی هستند یعنی انسان با ممکن الوجود بودن اتحاد مصداقی دارد و انسان از مصادیق ممکن الوجود بودن هاست. حال ببینیم که قضایای انتزاعی طبق تقسیم بندی کانت تحلیلی هستند یا تألیفی. مطابق تعریف کانت باید جزء احکام تألیفی بدانیم، اما اگر این حکم را با یک حکم تألیفی دیگر مثلاً «این جسم سفید است» مقایسه کنیم تفاوتی مشاهده می‌شود در قضیه اخیر محمول عینیت و تحقق غیر از تحقق موضوع دارد، یعنی موضوع برای خودش واقعیته داشته و محمول هم واقعیت دیگر و به وسیله این قضیه به هم مربوط شده‌اند، اما در قضیه انتزاعی ذکر شده محمول تحقق غیر از انسان ندارد. در واقع یک چیز در بیرون منشأ دو مفهوم گردیده است، یکی انسان و یکی ممکن الوجود بودن. حکمای اسلامی این دو قسم قضیه را از یکدیگر تشخیص داده‌اند، اما طبق تعریف کانت از حکم تألیفی، قضایای انتزاعی را نمی‌توان تألیفی دانست، زیرا از نظر کانت باید محمول ثبوت شیء لشیء باشد، اما در قضایای انتزاعی محمول چنین ویژگی ندارد (سبزواری، ص ۱۷۰-۱۶۹؛ لاریجانی، ص ۳۶-۳۷).

۹. تفاوت در قضایایی که نوع بر فرد حقیقی حمل می‌شود

یکی از اقسام حمل شایع حمل نوع بر فرد است مانند «زید انسان است». ملاصدرا چنین قضایایی را که نوع بر فرد حمل می‌شود را حمل بالعرض شمرده است، برخلاف ابن سینا که حمل نوع بر فرد را ذاتی می‌داند (شیرازی، منطق نوین، ص ۱۷۸-۱۷۷). بر اساس نظر ملاصدرا زید با انسان دارای اتحاد وجودی است نه اتحاد مفهومی، زیرا انسان عبارت از حیوان ناطق است ولی زید غیر از حیوان ناطق که خصوصیت ماهوی آن را تشکیل می‌دهد از خصوصیات فراوانی که شامل کم هو، کیف هو و نظایر آنها می‌شود نیز برخوردار است و تمامی این مفاهیم در معنای زید معتبر هستند و زید مجموعه‌ای از امور یاد شده است و شکی نیست که مجموعه این مفاهیم با انسان اتحاد مفهومی ندارند، پس فرد بالذات با طبیعت خود به حمل اولی صادق نبوده و با آن اتحاد مفهومی ندارد (همانجا)، اما بر اساس تعریف کانت از احکام تحلیلی این نوع قضایا را باید تحلیلی بدانیم نه تألیفی.

۱۰. تفاوت در بحث تناقض

مهم‌ترین معیار کانت برای تشخیص تحلیلی این است که اگر انکار قضیه‌ایی به تناقض منجر شود آن قضیه تحلیلی است. مثلاً از نظر کانت «جزئی جزئی است» تحلیلی است چون انکار آن یعنی «جزئی جزئی نیست» به تناقض می‌انجامد، اما از نظر ملاصدرا این دو تناقض ندارند، زیرا در تناقض نه وحدت شرط است و از جمله آنها وحدت حمل است، به همین دلیل هر گاه دو شیء متنافی و متناقض به دو گونه بر یک شیء حمل شوند تناقض لازم نمی‌آید (همو، حکمت متعالیه، ص ۱۰۲). مثلاً در مثال ذکر شده جزئی به حمل اولی جزئی است یعنی اتحاد مفهومی برقرار است، اما جزئی به حمل شایع جزئی نیست یعنی جزئی از مصادیق جزئی نیست بلکه از مصادیق کلی است یعنی جزئی به حمل شایع کلی است پس هم «جزئی جزئی است» صادق است و هم «جزئی جزئی نیست» صادق است، اما بر اساس دو نوع حمل. بنابراین چون این دو اتحاد حمل ندارند، پس تناقض هم ندارند. بر اساس نظر ملاصدرا «جزئی جزئی است» حمل اولی است و «جزئی جزئی نیست» حمل شایع صناعی می‌باشد، اما بر اساس نظر کانت «جزئی جزئی

است» تحلیلی است، تنها به این دلیل که انکارش به تناقض می‌انجامد، در حالی که از نظر ملاصدرا انکارش به تناقض نمی‌انجامد (همو، منطق نوین، ص ۳۶۰).

۱۱. تفاوت در مقسم

در تقسیم‌بندی کانت مقسم حکم است یعنی قضایایی که کسی در آنها به امری تصدیق یا انکار می‌کند. یعنی هرگاه نفس نسبت به محتوای ذهنی جمله اذعان یا انکار داشته باشد به قضیه مذکور همراه این حالت نفسانی حکم می‌گویند، پس تقسیم بندی کانت مربوط به قضایا نیست، مربوط به احکام است و این حکم است که یا تحلیلی است یا ترکیبی. یعنی کانت در این تقسیمات بیشتر به عمل ذهن در هنگام حکم توجه دارد تا به اشیا و امور خارجی که متعلق حکم قرار می‌گیرند (کورنر، ص ۱۴۲)، اما در تقسیم بندی ملاصدرا مقسم حمل است و حمل به معنای ایجاد اتحاد و یا حکم به اتحاد بین دو شیء (موضوع و محمول) است.

۱۲. تفاوت در تعمیم به احکام سلبی

محور بحث کانت بر احکام حملیه ایجابی است (البته به شرطی شامل قضایای غیر حملی می‌شود که شرط اندراج را نادیده بگیریم و تنها به شرط اصل تناقض توجه کنیم) همان، ص ۱۴۷) و خود مدعی شده است که تطبیق مطلب بر احکام حملیه سلبی بسیار آسان خواهد بود (لاریجانی، ص ۳۳). به نظر می‌رسد که تطبیق معیار ترکیبی بر احکام ترکیبی سلبی آسان باشد. برای مثال اینکه جسم متحرک نیست حکمی ترکیبی است، زیرا مفهوم محمول از مفهوم موضوع به دست نمی‌آید ولی برای حکم تحلیلی سلبی چه مثالی می‌توان آورد که هم مفهوم محمول از مفهوم موضوع به دست آید و هم حکم در قضیه سلبی باشد؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توان ادعا کرد که یک حکم سلبی وجود دارد که در آن، مفهوم محمول به صورت ضمنی در مفهوم موضوع نهفته است؟ بنابراین چنین نیست که در قضایای سلبی یا به تعبیر کانت احکام سلبی مفهوم محمول به صورت ضمنی در مفهوم موضوع مندرج باشد. چون معیار تقسیم بندی کانت حکم است و حکم همان اذعان به وجود نسبت یا انکار آن است پس باید تقسیم بندی او احکام سلبی را هم شامل شود اما به نظر می‌رسد در این رابطه واقعاً دچار مشکل می‌شود و شاید به همین دلیل

خودش مثال سلبی ذکر نکرده و اکثر مثال های او ایجابی هستند. مگر اینکه به تبع اصل امتناع تناقض، نقیض آن محمول را در یک حکم سالبه تحلیلی از موضوع سلب کنیم. مانند « هر جسمی ممتد است » و « هیچ جسمی ناممتد نیست » (کانت، ص ۹۷). یعنی قضیه را به صورت سالبه معدوله المحمول بیان کنیم (ابن سینا، ص ۳۲۴). هر چند صدق این قضیه روشن است و انکارش به تناقض می انجامد، اما مفهوم ناممتد در مفهوم جسم وجود ندارد، اما در فلسفه صدرای معیار تقسیم به ذاتی اولی و شایع صناعی حمل است و در هر حملی موضوعی است و محمولی یعنی دو چیز که یکی بردیگری حمل یا بدان اسناد داده شده است، اما در سالبه حمل نداریم بلکه سلب حمل داریم. پس در این رابطه ایرادی به ملا صدرا وارد نیست.

۱۳. تفاوت در قضایای شرطی

چون مقسم کانت حکم است باید شامل قضایای شرطی هم بشود چون در شرطی ها حکم به نسبت اتصال یا عدم اتصال و نیز حکم به نسبت انفصال یا عدم انفصال بین دو نسبت می شود مثلاً اگر خورشید طالع باشد روز موجود است؛ چنین نیست که اگر خورشید طالع باشد شب موجود است؛ عدد یا زوج است یا فرد؛ چنین نیست که عدد یا فرد است یا اول. در این چهار مثال به ترتیب حکم شده است به: اتصال بین موجودیت روز و طلوع خورشید؛ عدم اتصال بین موجودیت شب و طلوع خورشید؛ انفصال بین فردیت و زوجیت عدد؛ عدم انفصال بین فردیت و اولیت عدد.

اما این گونه قضایا با تقسیم کانت به معنای این که محمول داخل در موضوع باشد یا خیر قابل تطبیق نیستند. چون این قضایا موضوع و محمولی نیستند پس کانت از احکام شرطی غفلت ورزیده است (لاریجانی، ص ۳۳). اما اگر شرط اندراج را در تحلیلی نادیده بگیریم و تنها به شرط اصل تناقض توجه کنیم، آنگاه شامل شرطی هم می شود. مثلاً قضیه «اگر حسن بزرگ شود، سن او بالا می رود» در این صورت تحلیلی خواهد بود، چون انکارش به تناقض می انجامد، اما چون مقسم در ملا صدرا حمل است و قطعاً حمل را تنها می توانیم در قضایای حملی ایجابی بیابیم نه در بقیه قضایا، پس نمی توان گفت ملا صدرا از آنها غفلت ورزیده است چون اصلاً مقسم ملا صدرا چیز دیگری است و او

قضایای شرطی را جداگانه بررسی می‌کند. البته گروهی اقسام حمل را به این دلیل که هر شرطی از دو حمل تشکیل می‌شود، به شرطی‌ها هم تعمیم داده‌اند اما این تعمیم نارواست، زیرا در شرطیه حمل نداریم، حمل یعنی اتحاد موضوع و محمول، اما چون شرطیه حداقل مرکب از دو قضیه است که نمی‌توانیم بگوییم قضیه اول عین قضیه دوم است، بلکه در شرطی‌ها در مورد ارتباط دو قضیه صحبت می‌شود، نه اینکه بگوییم دو قضیه عین هم هستند، نمی‌توان گفت این آن است، بلکه تنها می‌توان از رابطه حرف زد. در شرطی‌ها تنها تعلیق کردن یکی به دیگری مورد نظر است.

نتیجه

حال می‌توانیم بگوییم:

۱. هر قضیه‌ای که از حمل شایع بالعرض بر خوردار است یک قضیه ترکیبی محسوب می‌شود؛ اما نمی‌توانیم بگوییم که هر قضیه‌ای که از حمل شایع برخوردار است یک قضیه ترکیبی است. هر چند می‌توانیم بگوییم که هر قضیه ترکیبی از حمل شایع برخوردار است.

۲. تشابه این دو تقسیم‌بندی تنها در کلیات است نه در جزئیات، از آن جمله است تقسیم شدن حمل شایع صناعی به شایع بالذات و شایع بالعرض که در قضایای ترکیبی چنین تقسیمی جاری نیست (اژه‌ای، ص ۸۶). از طرف دیگر تقسیم ترکیبی به پسینی و پیشینی می‌باشد که در شایع صناعی جاری نیست.

۳. از میان این دو نوع حکم آنچه با قضایای تحلیلی بیشتر تناسب دارد، حمل اولی است؛ لیکن باید توجه داشت که هر حملی به صرف آنکه حمل اولی و بدون واسطه است، با قضایای تحلیلی متناظر نمی‌شود، بلکه برای این امر لازم است که محمول در چنین حملی از ذاتیات موضوع باشد و افزون بر این ذاتی مذکور باید به گونه‌ای باشد که به روشنی از مفهوم موضوع به دست آید. بنابراین، اگر محمول ذاتی نباشد مانند «انسان کلی است» اگرچه حمل به صورت اولی است و محمول بر مفهوم موضوع بدون واسطه حمل شده است، لیکن چون مفهوم محمول در ذات موضوع نهفته نیست، نمی‌توان آن را تحلیلی دانست. همچنین، اگر ذاتی مذکور به نحوی نباشد که از مفهوم

موضوع به دست آید، باز نمی توان آن قضیه را تحلیلی دانست. برای مثال، در قضیه «روح جسم بخاری است» هر چند محمول، نزد طبیعی دانان قدیم ذاتی برای موضوع است، لیکن تنها از راه براهین فلسفی است که می توان حکم به ذاتی بودن محمول برای موضوع کرد. از این رو، مثال مذکور را نمی توان نمونه ای از قضایای تحلیلی به حساب آورد. پس می توان گفت حمل اولی با دو شرط قابل تطبیق بر قضیه تحلیلی است: یکی این که محمول از ذاتیات موضوع باشد و دیگر آنکه ذاتی بودن محمول برای موضوع به نحوی باشد که از مفهوم موضوع به دست آید.

۴. اگر مثال «انسان حیوان ناطق است» را در نظر بگیریم. خواهیم فهمید که در این مثال از یک سو حمل، ذاتی اولی است؛ زیرا محمول یعنی حیوان ناطق بودن بر مفهوم انسان حمل گردیده است؛ اما اگر در این مثال مراد از انسان مصادیق خارجی آن باشد در این صورت حمل به نحو شایع صناعی می گردد و از محل بحث خارج می شود. یعنی با اینکه از اولی ذاتی تبدیل به شایع صناعی می شود، از تحلیلی بودن خارج نمی شود و باز هم تحلیلی است، زیرا مفهوم محمول در مفهوم موضوع مندرج است.

۵. خلاصه آنکه فیلسوفان مسلمان نیز به تمیز میان گونه های مختلف قضایا توجه داشته اند و می توان تقسیم کانتی را بر برخی از این اقسام منطبق دانست، جز آنکه توجه آنان اصالتاً ناظر به حیث معرفت شناختی معیار صدق و مطابقت قضایا نبوده، بلکه نگاه آنان بیشتر به جنبه منطقی مسئله بوده و در پی تمیز گونه های مختلف قضایا برای اجتناب از مغالطات بوده اند. با توجه به این توضیحات عیان می شود که تقسیم قضایا به حمل اولی و شایع صناعی، با تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی، مطابقت کامل ندارد.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *اشارات و تنبیهاات*، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، ج ۲ (منطق)، تهران، سروش، بی تا.
- اژه ای، محمدعلی، *مبانی منطقی*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت)، ۱۳۷۷.

- حائری یزدی، مهدی، آگاهی و گواهی، ترجمه و شرح انتقادی رساله تصور و تصدیق صدرالمثالهین شیرازی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰.
- حکاک، محمد، منطق معیار تفکر، تهران، سمت، ۱۳۸۵.
- خراسانی، شرف الدین، از برونو تا کانت، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
- خوانساری، محمد، منطق صوری، تهران، آگاه، ۱۳۶۶.
- دوانی، جلال الدین، حاشیه المحقق الدوانی علی حاشیه الشریف الجرجانی علی شرح القطب در شروح الشمسیه، ج ۲، بی جا، شركة الشمس المشرق للخدمات الثقافیه، بی تا.
- سبزواری، ملاهادی، منظومه، شرح مبسوط مرتضی مطهری، ج ۱، تهران، حکمت، ۱۳۶۹.
- قراملکی، فرامرز، منطق (۱)، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۷.
- شیرازی، صدرا، حکمت متعالیه، شرح جوادی آملی، ج ۲، ۱، قم، اسراء، ۱۳۸۲.
- _____، منطق نوین، ترجمه و شرح دکتر عبدالمحسن مشکوة الدینی، تهران، آگاه، ۱۳۶۰.
- شیرازی، صدرالدین محمد، سه رساله فلسفی، مقدمه و تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا.
- _____، الحکمة المتعالیة، تعلیقات ملاهادی سبزواری، ج ۱، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- طباطبایی، سید محمد حسین، بادیة الحکمة، ترجمه و شرح علی شیروانی، ج ۲، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
- _____، نهایة الحکمة، تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی، ج ۲، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲.
- کانت، ایمانوئل، تمهیدات (مقدمه‌ای بر هر مابعدالطبیعه آینده که به عنوان یک علم عرضه شود)، ترجمه دکتر غلامعلی حداد عادل، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.
- کورنر، اشتفان، فلسفه کانت، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۷.
- لاریجانی، علی، شهود و قضایای تألیفی ماتقدم در فلسفه کانت، تهران، هرمس، ۱۳۸۳.
- مجتهدی، کریم، فلسفه نقادی کانت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷.

مدرس زنوزی، آقاعلی، رساله‌نامه، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
میرداماد، میرمحمدباقر، *الافق المبین در مصنفات میرداماد*، به اهتمام عبدالله نوری، ج ۲،
زیر نظر و اشراف دکتر مهدی محقق، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران،
۱۳۸۵.

نوری، ملاعلی، *وحدت وجود*، مندرج در سید جلال الدین آشتیانی، *منتخباتی از آثار
حکمای الهی ایران*، ج ۴، ویرایش دوم، بی جا، بی نا، بی تا.

Archive of SID